

عادی سازی فاشیسم در مطبوعات آمریکا چگونه اتفاق افتاد

جان برویک

مطبوعات آمریکا در برخورد با موسولینی و هیتلر مرتکب اشتباه شدند. موسولینی به سوژه‌ی محبوب و مفرح آن‌ها تبدیل شده بود و خطرات به قدرت رسیدن هیتلر را هم دست کم می‌گرفتند. روزنامه‌نگاران آمریکایی بسیار دیر به اشتباه ناگوار خود درباره‌ی «عادی» جلوه دادن این دو رهبر فاشیست پی بردند.

چگونه می‌توان گزارشی در مورد یک فاشیست نوشت؟

چگونه اخبار مربوط به ظهور رهبری سیاسی را پوشش دهیم که پیشینه‌ای پر از قانون‌شکنی، نژادپرستی، و ترویج خشونت دارد؟ آیا مطبوعات باید از این زاویه به موضوع بپردازند که سوژه‌شان برخلاف هنجارهای جامعه عمل می‌کند؟ یا این که گزارش‌های‌شان بر این دیدگاه استوار باشد که کسی که برنده‌ی یک انتخابات سالم و منصفانه بوده، طبعاً از آن‌جا که رهبری او منعکس‌کننده‌ی خواست مردم است، عادی و به‌هنجار به شمار می‌آید؟ این‌ها سؤالاتی است که مطبوعات آمریکا پس از ظهور رهبران فاشیست ایتالیا و آلمان در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در مقابل آن قرار گرفته بودند.

رهبر مادام‌العمر

بنیتو موسولینی به دنبال راه‌پیمایی ۳۰ هزار سیاه‌پوش که در سال ۱۹۲۲ در رم بر پا شد، به مقام نخست‌وزیری ایتالیا رسید، و در سال ۱۹۲۵ دیگر رسماً خود را رهبر مادام‌العمر این کشور نامید. با وجودی که این موضوع چندان با ارزش‌های آمریکایی همخوانی نداشت، موسولینی به سوژه‌ی محبوب مطبوعات آمریکا تبدیل شد و در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۲ دست کم در ۱۵۰ مقاله در نشریات این کشور که اغلب رویکردی بی‌طرفانه، مبهم، یا حتی مثبت به موضوع داشتند، به او پرداخته شد.

حتی مجله‌ی ساتردی ایونینگ پست در سال ۱۹۲۸ به انتشار زندگی‌نامه‌ی رهبر ایتالیا به صورت پاورقی دست زد. بسیاری از نشریات نیز از نیویورک تریبون گرفته تا کلیولند پلین دیلر و شیکاگو تریبون، هرچند به این موضوع اعتراف کردند که این «جنبش فاشیستی» جدید تا حدی رویکرد خشونت‌آمیزی در پیش گرفته، با پرداختن به این که ایتالیا را از دست چپ‌های تندرو نجات داده و اقتصاد آن را احیا کرده است، به آن اعتبار بخشیدند. از دید این

مطبوعات، موج ضد سرمایه‌داری که در اروپای بعد از جنگ جهانی اول به راه افتاده بود، تهدیدی به مراتب بزرگ‌تر از فاشیسم محسوب می‌شد.

طنز ماجرا در این است که زمانی که مطبوعات همه با هم بر این موضوع که فاشیسم یک «تجربه»ی جدید است صحنه می‌گذاشتند، روزنامه‌هایی نظیر **نیویورک تایمز** به‌طور معمول از آن به عنوان جنبشی یاد می‌کردند که وضعیت آشفته‌ی ایتالیا را به حالت «عادی» برگردانده است، و به این طریق به آن اعتبار می‌بخشیدند.

با این حال، بعضی روزنامه‌نگاران از جمله ارنست همینگوی و نشریاتی نظیر **نیویورکر** از عادی جلوه دادن عملکرد ضددموکراتیک موسولینی سر باز زدند. در همین حین، جان گوتنر در مجله‌ی **هارپرز مقاله‌ی تند** و تیزی در وصف سوءاستفاده‌ی زیرکانه‌ی موسولینی از نشریه‌ی آمریکایی که نتوانسته بود در مقابل جذبه‌ی او مقاومت کند نوشت.

موسولینی آلمانی

کامیابی موسولینی در ایتالیا باعث شد که کامیابی هیتلر نیز به چشم مطبوعات آمریکا عادی جلوه کند و این نشریات در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ به‌طور معمول از او با عنوان «موسولینی آلمانی» یاد می‌کردند. رویکرد مثبت مطبوعات به موسولینی در آن دوران نقطه‌ی آغاز خوبی را برای هیتلر رقم زد. او در عین حال از این امتیاز نیز برخوردار بود که حزب نازی از اواسط دهه‌ی ۲۰ تا اوایل دهه‌ی ۳۰ جهش چشمگیری در کسب آرا حاصل کرده بود؛ به این ترتیب، حزبی که همیشه در اقلیت قرار داشت، به واسطه‌ی برنده شدن در انتخابات آزاد سال ۱۹۳۲، بیشترین تعداد کرسی‌ها را در مجلس ملی آلمان در اختیار گرفت.

در عین حال، شیوه‌ای که اغلب مطبوعات برای بی‌خطر جلوه دادن هیتلر در پیش گرفته بودند، لطیفه ساختن درباره‌ی او بود. اغلب این طنزها از او تصویر آدمی را که فقط اهل هارت و پورت است و لحنی تند و وحشیانه دارد ارائه می‌داد - آدمی که، به تعبیر **نیوزویک**، ظاهرش ما را به یاد چارلی چاپلین می‌انداخت. مجله‌ی **کاسموپولیتن** نیز از کاریکاتورمانند بودن چهره‌ی او می‌نوشت و این که او به همان اندازه که حراف است متزلزل و شکننده نیز هست.

هنگامی که حزب هیتلر توانست در مجلس نفوذ پیدا کند، و حتی پس از آن که خود او در سال ۱۹۳۳ به صدراعظمی آلمان رسید، یعنی حدود یک سال و نیم پیش از آن که رسماً به عنوان یک دیکتاتور قدرت را در این کشور به دست بگیرد، بسیاری از نشریات آمریکایی این گمانه‌زنی را داشتند که او یا از سیاستمداران سنتی‌تر بازی خواهد خورد یا این که مجبور می‌شود رویکرد معتدل‌تری در پیش بگیرد. مسلم است که او هوادارانی هم داشت اما نشریه‌ی **واشنگتن پست** ادعا می‌کرد که این هواداران «رای‌دهندگان دهن‌بینی هستند» که فریب «عقاید افراطی و اصلاحات قلابی» او را خورده‌اند. **نیویورک تایمز** و **کریستین ساینس مانیتور** نیز از سیاستمداران «میان‌روی» یاد می‌کردند که اکنون که هیتلر باید دولت‌اش را روی کار می‌آورد، آن جنبش را «به نابودی خواهند کشاند.» به باور این

نشریات، میل شدید و غریزی به ماجراجویی برای کشورداری کافی نخواهد بود. آن‌ها می‌گفتند که وقتی هنگام حکومت‌داری برسد، این که هیتلر نه وزنه‌ی سنگینی است و نه ژرف‌اندیشی لازم را دارد، بر همه آشکار خواهد شد.

نیویورک تایمز پس از منصوب شدن هیتلر به صدراعظمی نوشت که این موفقیت فقط «باعث می‌شود که بی‌فایده بودن او برای عموم مردم آلمان آشکار شود.» روزنامه‌نگاران کنجکاو بودند که بدانند آیا حالا هیتلر از ترک کردن تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها و به جای آن شرکت کردن در جلسات اعضای کابینه پشیمان می‌شود یا نه - کابینه‌ای که اکنون باید در آن مسئولیتی بر عهده می‌گرفت.

البته که مطبوعات آمریکا در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ هیتلر را به خاطر یهودی‌ستیزی‌اش، که با مدارک بسیار ثابت شده بود، محکوم می‌کردند. اما هنوز استثناهای فراوانی در این میان وجود داشت. بعضی از مطبوعات از گزارش‌های موجود درباره‌ی خشونت‌هایی که علیه شهروندان یهودی آلمان رخ داده بود به عنوان شایعاتی که نظیر آن در دوران جنگ جهانی اول نیز رواج یافته بود یاد می‌کردند و به این ترتیب آن‌ها را بی‌اعتبار جلوه می‌دادند. بسیاری از این نشریات، حتی آن‌هایی که این خشونت‌ها را قاطعانه محکوم می‌کردند، مکرراً اعلام می‌کردند که این خشونت‌ها رو به پایان است، و به این وسیله تمایل خود را برای جست‌وجوی راه بازگشتی به همان شرایط عادی قبلی نشان می‌دادند. روزنامه‌نگاران می‌دانستند که اگر بخواهند دسترس‌شان را به منابع خبری داخل آلمان حفظ کنند، تا چه حد مجاز به انتقاد از دولت آلمان خواهند بود. برای مثال، زمانی که نازی‌های پیراهن‌قهوه‌ای، پسر یکی از گویندگان شبکه‌ی سی‌بی‌اس را به خاطر سلام ندادن به «پیشوا» به باد کتک گرفتند، او در این باره به جایی گزارش نداد. وقتی ادگار مورر، روزنامه‌نگار نشریه‌ی **شیکاگو دیلی نیوز** در سال ۱۹۳۳ نوشت که آلمان دارد تبدیل به «دارالمجانین» می‌شود، آلمانی‌ها به وزارت امور خارجه‌ی آمریکا فشار آوردند که روزنامه‌نگاران آمریکایی را مهار کند. آلن دالس، که بعدها ریاست سازمان سیا را بر عهده گرفت، به مورر گفت که او «شرایط آلمان را زیادی جدی گرفته است.» در نهایت، مسئولان نشریه مورر را از ترس جان‌اش به خارج از آلمان منتقل کردند.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰، دیگر اغلب روزنامه‌نگاران آمریکایی فهمیده بودند که با دست کم گرفتن هیتلر، و این که نتوانسته بودند پیش‌بینی کنند که اوضاع چه قدر بد خواهد شد، چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند. (هرچند که با کمال شرمندگی، هنوز استثناهایی نظیر داگلاس چندلر نیز وجود داشتند که در سال ۱۹۳۷ در **نشنال جئوگرافیک** سروده‌ای عاشقانه در وصف «برلین در حال تغییر» نوشت.) دوروتی تامپسون که در سال ۱۹۲۸ هیتلر را مردی «بی‌اندازه بی‌اهمیت» خوانده بود، از اواسط دهه‌ی بعد به اشتباه خود پی برد و، به مانند مورر، زنگ خطر را به صدا درآورد.

تامپسون در سال ۱۹۳۵ در این باره نوشت: «مردم هرگز نمی‌توانند دیکتاتور بودن یک فرد را از پیش تشخیص دهند. او هیچ‌گاه هنگام انتخابات در مقام یک دیکتاتور ظاهر نمی‌شود بلکه همیشه خود را به عنوان ابزاری برای دستیابی به مطالبات مشترک ملی معرفی می‌کند.» او در مورد درس عبرتی که آمریکا باید از این موضوع بگیرد

گفته بود: «می‌توانید روی این موضوع حساب کنید که دیکتاتور ما از میان همین بچه‌ها ظهور می‌کند و از هر چیزی که از منظر سنتی آمریکایی محسوب شود طرفداری خواهد کرد.»

برگردان: سپیده جدیری

جان برویک تاریخدان و دانشیار دانشگاه کیس وسترن ریزرو است. آنچه خواندید برگردان این نوشته است:

John Broich, '[Normalizing fascists](#)', *The Conversation*, 11 December 2016.